

# آیا بشر ترقی کرده است؟

بقلم آقای محمود صناعی

۲

«دیسرائلی» اول کسی بود که بین پیشرفت مادی و ترقی معنوی فرق گذاشت و ازدیاد قدرت را از ترقی منظور و مرام تشخیص داد و مینویسد: «اروپائیان عقیده دارند که ترقی کرده اند چون بکمک اکتشافات علمی جامعه ای تشکیل داده اند که آسایش و رفاه مادی را بخاطر ترقی و تمدن دانسته است» و «اروپای متنور امربرزی سعادت‌مند نیست بلکه در تب شدید نیست که آنرا ترقی میخوانند، ترقی بسوی چه ...»

«راسکین» (نویسنده و عالم اجتماعی انگلیس در قرن نوزده) چون خود ثروتمند بود در مترادف بودن ثروت و ترقی شبهه کرد. اگر ثروت و ترقی مترادف میبودند لازم میآمد که سرمایه داران زمان او که از نقطه نظر جامعه و انسانیت ارزشی نداشتند بر نوابی چون شکسپیر و امثالش که فقیر و تنگدست بودند شرف و جلال داشته باشند و راسکین نمیتوانست این امر را قبول کند.

«کارلایل» و «تولستوی» اعتراف داشتند که وسائلی که بکمک آن مرام و منظور بشر تحقق می‌پذیرد زیاد شده است ولی از این زیاد شدن وسیله چه فائده اگر در مرام و منظور بشر پیشرفتی حاصل نشده و همانطور که در دره توحش در میان باشد؟

«سزاتور بالفور» (سیاستمدار محافظه کار انگلیسی) در ۱۸۹۰ اظهار کرد که رفتار انسان و اجتماعات او مبنی بر افکاری که ترقی میکند نمیباشد بلکه مبتنی است بر

غرائز و احساسات که تا هزاران سال بندوت پیشرفت مینماید و از اینجهت بعقیده او دانش ما نمیتواند ما را سعادت‌مند کند و حتی ممکنست باعث یأس و نومیدی شود و همینطور «کلنریاست» میگوید: «کسیکه دانش را زیاد کند اندوه را زیاد کرده است». معاصر او آنا تول فرانس مینویسد: «در تمام عالم بد بخت ترین موجودات انسانست - میگویند انسان سر سلسله آفرینش است. اما دوستان من، بدانید که انسان سرسلسله بد بختی و رنج است»

انتقاد سوسیالیستها از صنعت جدید اعتقاد بسیاریرا از نجات بوسیله صنایع و علوم سلب کرد. بسیاری از نویسندگان و فلاسفه که میخواستند معایب و مفاسد دنیای امروز را آشکار سازند در تحسین گذشته غلو کردند و راه افراط پیمودند بطوریکه شخص باخواندن آثار آنها آرزو میکنند که کش در قرون وسطی و در قید بردگی بسر میبرد و عضو آزاد جامعه کنونی نبود. از طرفی هم منتقدین سیاسی باندازه ای از سیاست عیب گیری کرده اند که ایمان مردم از دم کراسی سلب شد. اختراع چاپ شاید بترویج افکار عامی و ناچیز بیشتر کمک کرد تا باشاعه افکار بر جسته و عالی. ادبیات جای خود را بروزنامه نویسی داد؛ سینما جانشین نمایش شد؛ عکاسی نقاشی را بیرون کرد؛ هنر روبرو زوال رفت و صنایع آهن و فولاد ترقی کرد.

آمدن جنک و رفتن هنر بود که عقیده ما را بترقی و پیشرفت یکبار دسلب کرد. هنگامیکه ماشین آمد هنرپیشگان ماهر مهارت و سلیقه را کنار گذاشتند و خادم آن شدند. ماشین برای بازارهای وسیع متاع تولید میکرد و بنا بر این بظرافت توجهی نداشت. این بود که سلیقه خدادای که سابقاً شاهکار های جاویدان هنر را بوجود میآورد مرد و جای خود را بتقاضای بازاربان داد.

نقاشی از ظرافت اولیه افتاد، معماری بجای بناهای هزار ساله بساختن

بناهای ده ساله پرداخت. موسیقی در کارخانه ها راه یافت نه برای اینکه بکارگران لذت وفرح بخشد اما برای اینکه آنانرا بکار برانگیزد و قدرت تولیدشان را زیادتر کند. اگر برای زینت اتومبیلها و تهیه لوازم آرایش نبود در قرن بیستم چشمه هنر کاملاً خشکیده بود.

آنگاه جنک بزرگ پیش آمد و بمردم فهمانید که لباسی که با اسم تمدن در بردارند چه اندازه نازک است و چگونه زود ممکنست آنرا بر تن درید، بآنها نشان داد که امنیتشان اصلاً قابل اعتماد نیست و آزادیشان بی بنیان و بی اساس است. قرن بیستم نشان داد که گرچه فراوانی جنک کمتر شده عمق و وسعت آن بیشتر گشته است. علم که فرشته ترقی بود ناگهان غفرت مرگ شد و چنان کشتار را سریع و زیاد کرد که جنگهای قرون وسطی را از کثرت بی اهمیتی چون مسابقه های ورزش جلوه داد. هواوردان شجاع بر سر اطفال و زنان بمب ریختند و شیمی دانان دانشمند در اکتشاف گاز های مهلك رنج کشیدند. تمام درستی و آمیزش بین المللی که در نتیجه ترجمه ادبیات یکدیگر، همکاری علما، روابط تجاری و وابستگیهای مالی بوجود آمده بود ناگهان فروریخت و اروپا بقتلگاه عظیمی تبدیل شد. آنگاه که جنک تمام شد فاتحین فهمیدند که بر آنها نیز مانند مغلوبین خسارات ترمیم ناپذیر وارد آمد در نتیجه اسیدها و آرزوها بنومیدی و بدبینی تبدیل شد. آنانیکه جنک را دیده بودند دیگر نمیتوانستند بهیچ چیز عقیده داشته باشند و بکنوع حس بدبینی و تنفر از زندگی بر همه مستولی شد. فهمیدند که اعتقاد به ترقی و پیشرفت یکی از بزرگترین اشتباهاتی بوده است که انسان گرفتار آن شده.

#### ۴ - نظر بیطرفانه

اگر بخواهیم بیطرفانه نظری انداخته و قضاوت کنیم که بشر ترقی کرده

است یا نه لازم است معیار و محکمی داشته باشیم و وضع حاضر خود را با آن بسنجیم تا بتوانیم بوجد خود یا عدم ترقی حکم کنیم. باید بفهمیم معنی ترقی چیست و آنگاه تعسس کنیم که آیا این معنی در دنیای امروز تحقق یافته است یا نه. باید ترقی را تعریف کنیم، ولتر میگفت: «اگر میخواهید با من مباحثه کنید اصطلاحات خود را تعریف کنید» یعنی مقصود خود را از هر کلمه‌ای که ادا میکنید بیان نمائید و یکی از سیاستمداران معاصر اروپا هم گفته است «صلح یعنی ادراک و تفاهم مقصود» یعنی اگر اشخاص مقصود هم را بفهمند به بسیاری از منازعات خود خاتمه میدهند. تعریفی که بآن احتیاج داریم نباید از نظر شخصی باشد و نباید تعریفی را که يك ملت، يك مذهب یا يك مكتب اخلاقی بآن عقیده دارد قبول کرد. مثلاً اگر بگوئیم ترقی از دیاد نوع دوستی است بیرون نیچه که نوع دوستی را خود بکنوع جن میداند بآن اعتراض میکنند. و نیز نمیتوانیم بگوئیم که ترقی یعنی از یاد خوشی و شادی زیرا بساسبک مغزان و بینکران که همیشه خوشوق و مسرورند و بسیاری فلاسفه و بزرگان که معزورند. آنانکه ما بیش از همه احترامشان میکنیم ه. ف. و مرامشان خدشی و شادی شخصی نیست. پس دید برای ترقی تعریفی که از نظر خارجی صحیح باشد پیدا کرد که برای هر شخص و هر جامعه و هر دسته صدق کند پس باید آنرا چنین تعریف کنیم: «ترقی عبارتست از استیلاي روز افزون حیات بر محیط خود». و مقصود ما از محیط تمام عوایقی است که در تحقق و انتظام آرزوهای ما دخالت دارد. پس ترقی یعنی استیلاي عقل و مرام بر اغشاش و هرج و مرج و عبارت دیگر استیلاي اراده بر ماده. برای اینکه ترقی تحقق یافته باشد لازم نیست همیشه سیر صعودی داشته باشد. ممکن هست گاهی در آن وقفه ایجاد شود و ممکنست به قرون تاریک و دوره های فترت دچار گردد. اما اگر آخرین مرحله آن در سطحی بالاتر از سابق باشد میتوان گفت ترقی صورت گرفته است. در مقایسه قرون و ملل برای فهمیدن پیشرفت یا عدم پیشرفت آنها باید دقت کنیم. نباید ملل تازه و جوان

را با مللی که در اوج کمالند مقایسه کنیم و نیز نباید بهترین و بدترین وضع یث عصر را با بهترین و بدترین وضع تمام قرون بسنجیم. اگر می بینیم که نوابغ ممالک جوان از قبیل امریکا و استرالیا بیشتر در رشته اکتشافی و علمی پیدا میشوند تا در رشته هنر و شعر، باید بدانیم که هر زمان و مکانی احتیاج بنوابغ مخصوص خود دارد و در این ممالک جوان وقتی نوابغ در رشته هنرهای زیبا زیاد خواهد شد که احتیاجات مادی آنان برآورده شده باشد و مردم فرصت بهره بردن از هنر و شعر را داشته باشند. اگر می بینیم که فلاسفه امروز ما بزرگی سقراط و افلاطون نیستند و شعرای ما از بزرگان قدیم کمترند باید در نظر داشته باشیم که تمام این اختراعات در یکشب ندرخشیده اند. پس مسئله ای که در پیش داریم اینست که آیا روی هم رفته سطح توانائی انسان امروز بالاتر از سابق است یا نه؟

وقتی نظری اجمالی انداخته زندگی امروز را باتمام عیوب و اغتشاشاتی که دارد بانادانی، خرافات، وحشیگری، آدم خواری، و امراض گوناگون بشر اولیه مقایسه کنیم تا حدی تسلی خاطر میابیم. پست ترین طبقات مردم امروز شاید باوحوش دیروز فرقی نداشته باشند اما در فوق آنها هزارها و میلیونها افراد بشر قرار دارند که در نتیجه تمدن بسطحی از ترقی فکری و اخلاقی رسیده اند که برای بشر اولیه غیر قابل درک است. و قنیکه آشوب و انقلاب زندگی پر مشغله ما را آزار میدهد آرزوی زندگی آرام انسان اولیه را نمیکنیم و باز گشت بطبیعت را میخواهیم. اما وقتی بیطرفانه قیاسات کنیم می بینیم که این عکس العملیست که در ما تولید شده است و در حقیقت هر چه از ماهرگر حاضر نخواهیم بود بحالت بشر اولیه برگردیم. از مطالعه وضعیت طوایف بدوی که در بعض نقاط دنیای امروز هم وجود دارند و نمونه ای از بشر اولیه هستند معلوم شده است که از هر حیث پست تر از انسان متمدن اند. بچه های آنان بیشتر تلف میشوند عمر آنها روی هم رفته کوتاه تر است. سرعت و مقاومتشان بمراتب کمتر و اراده آنهاست تر و امراض آنان بیشتر است.

از طرفی نیز اسان وحشی ممکنست سؤال کنند که آیا بالاخره انسان متمدن خوشبخت تر و سعادتمندتر از او و امثال اوست یا نه؟ طبیعتاً فداران ترقی مجبورند در اینجا اذعان کنند که بشر در فن آدم کشی پیشرفتهای شایان کرده است اما راجع به سعادت و خوشبختی نمیتواند جواب صریح دهند. خوشبختی فرشته ایست که از کمیت و سنجش برکنار است و بنابراین هرگز نمیتوان او را سنجید و اندازه گرفت. سعادت شاید اول بصحت دوم به محبت و در درجه سوم به ثروت بستگی داشته باشد. ثروت قطعاً از پیش فراوانتر شده است اما محبت و عشق آنروزه کم عمق تر ولی متنوع تر گشته است. اما صحت و سلامت را اگر از مصرف دواهای بسیار و فراوانی مطبها بسنجیم شاید باین نتیجه برسیم که امراض زیادتر شده است ولی این اشتباه است و در حقیقت ازدیاد طبییان دلیل این نیست که امراض زیاد شده بلکه نشانه آنستکه ثروت ما افزونی یافته است و میتوانیم بیشتر به پزشکان مراجعه کنیم. مابرای جزئی ترین دردی به طبیب رجوع کرده خود را تحت دستور قرار میدهم در صورتیکه بشر اولیه از مرض تلف میشد بدون اینکه حتی اسم آنرا دانسته باشد.

تنها محك و میزانی که برای سنجیدن پیشرفت صحت عمومی در دست داریم و آن وسیله تا حدی میتوانیم خوشبختی را بسنجیم احصائیه های اموات شرکتهای بیمه است که قطعاً در آن دقت کامل ملحوظ شده است. بعضی از این احصائیه ها تا سیصد سال قبل را نشان میدهد.

از قراریکه این احصائیه ها نشان میدهند در ژنو در سال ۱۶۰۰ میلادی حد متوسط عمر ۲۰ سال بود و در ۱۹۰۰ به ۴۰ سال رسید. در ممالک متحده امریکا در ۱۹۲۰ حد متوسط عمر سفید پوستان ۵۳ سال بود و در ۱۹۲۶ به ۵۶ سال رسید و این پیشرفت باور کردنی نیست. همچنین احصائیه های آلمان نشان میدهد که در ۱۸۷۴ حد متوسط عمر ۴۰ و در ۱۹۱۰ - ۵۰ و در ۱۹۲۰ ۶۰ سال بوده است. اگر این ارقام را قبول داشته باشیم بایست اذعان کنیم که اگر حیات و طول عمر نعمتی باشد از این نعمت بیش از اجدادمان بهره مند میباشیم.

## ۵ - رؤس تاریخ

اکنون که اجمالا نظریه طرفداران و منکران ترقی را مطالعه کرده ایم لازم است نظری کلی باین مسئله بیندازیم. با آشکار نمودن حقیقت عدم حقیقت نظریه بدبینان آشکار میگردد و سستی عقیده آنها معلوم میشود. کلیه وقتی بتاریخ نگاه می کنیم می بینیم که جدولیت که در آن صعود و نزول ملل نشان داده می شود. در مطالعه تاریخ، ملل و آداب از جلوی ما چون پرده سینما عبور میکنند. اما در حرکت لاینقطع و سیر دائم وقایع و حوادث گاهی وقایع و حوادثی یافت می شود که مانند سایرین گذرنده نیست و بجا میماند. اینها پیشرفتهائی هستند که نصیب شر شده اند و هرگز محو نمیشوند. انسان با قدمهای کند از بربریت به دانشمندی رسیده است. پیشرفتهای عمده ای که نصیب او شده و زندگی او را بهتر کرده ذیلا مطالعه میشود:

اول: سخن گفتن - در نظر بگیرید که انسان تا گهات سخن گفتن را نیاموخت و این نعمت بخشش خداوندی نیست. قرنهای او گذشت تا توانست صدای بیمعنی حیوانی را بکلمات قطع تبدیل کند و از آن زبانی بسازد که واسطه ارتباط بین او و هموعاش باشد. اگر لغات وجود نداشتند یا حتی اگر «اسم» وجود نداشت تصور بشری سخت محدود میماند و قابلیت تفکر در او ترقی نمی کرد. بدون کلمات فلسفه، شعر، تاریخ و ادبیات و بالاخره ترقی بشر غیر ممکن بود.

دوم: آتش - دومین واقعه بزرگ در حیات بشر پیدایش آتش بود که با کمک کراتا خود را با محیط وفق داد و دیگر از سر مارنجور نشود و فرار نکند و بتواند در یک محل مستقر شود. آتش بود که چیزهای بسیار را که غیر قابل خوردن بود برای انسان اولیه خوردنی کرد. روزگاری بود که بمجرد این که شب چادر سیاه خود را میگستراد شخص چون پرندهگان و حیوانات از ترس تاریکی در غارهای خود مخفی میشدند وقتی که آتش پیدا شد وضعیت دگرگون گردید و انسان بر تاریکی غلبه کرد. امروز نور باندازه بما خدمت میکند که نمیتوانیم آنچنانکه باید آنرا تقدیر کنیم.

سوم: غلبه بر حیوانات - انسان زود فراموش میکند و خاطرات زود از حافظه او محو میشود حیواناتی که امروز بازیچه دست ما هستند و بیشتر آنها مطیع

او امر ما میباشند روزی بود که رقیب و دشمن ما بودند. وقتی آدم در زمین ظاهر شد خود را با حیوانات بسیاری برابر یافت که مثل او احتیاج بمسکن، غذا و آب داشتند. در آنروزها انسان صید میکرد ولی خود نیز صید میشد. تا این که هزاران سال گذشت و انسان بمرور بر رقبای خود استیلا یافت و آنانرا رام کرد. امر، زانسان صاحب زمین است و هیچکس جز او نمی تواند کوس فرمانروائی بنوازد. جنگی که باین طریق منتهی بفتح انسان شد یکی از بزرگترین جنگهای او بوده است.

چهارم: فلاحت - در مرحله صیادی تمدن غیر ممکن بود. وقتی که خاه و مدرسه برقرار شد تمدن هم رو نمود. قرنهای گذشت تا بشر از مرحله صیادی بامر حله فلاحت گذشت و با وارد شدن در این مرحله تمدن او شروع شد. وقتیکه انسان شکارچی برای شکار بیرون میرفت همسر او بچه های او را نگاه می داشت و از غله های قابل خوردن چیزی برای شوهر خود تهیه می کرد. باین طریق زن باعث پیدایش خانواده و فلاحت شد و این دو تمدن را بوجود آوردند.

پنجم: تشکیلات اجتماعی - وقتی که بین دو نفر انسان وحشی اختلافی میشد تنها وسیله حل آن این بود که بجان هم افتند. هر کس دیگری را مغلوب کرد. هلاک می نمود ما بحق تشخیص داده میشد و آنکه مرده بود البته حقی نداشت. وقتی بشر متمدن شد اگر بین دو نفر جنگ در می گرفت رضامیداد که بشخص نائمی رجوع کنند و از او مشورت بطلبند. بین این دو مرحله چه تفاوت عظیمی است. وقتیکه تمدن سایه گسترده نظام بر اغتشاش حکمفرما شد، حق بر زور فرمانروائی یافت. همه ما کوتاه نظریم و نمیتوانیم نعمت بزرگی را که با اسم نظام و تشکیلات اجتماعی بما عطا شده تقدیر کنیم. تا مرض نباشد صحت جلوه نمیکند و ما که همیشه در سایه قانون و نظم بسر برده ایم از اهمیت آن چنانکه باید خبر نداریم. وقتی انقلابانی پدید آید یا جنگهای داخلی در گیرد یعنی وقتیکه این نعمت موقه از ما سلب شود ما پی میبریم که از این حیث چه خوشبختی بزرگی داشتیم. اگر در جامعه ای بدوی و وحشی که هیچ قانون و نظامی در آنجا حکمفرما نیست قدم گذاریم خواهیم حس کرد که جامعه ما تا چه حد پیشرفت کرده و تمدن چه حق بزرگی بگردن ما دارد.